

تعلیم خط

تالیف
جیداتہ فضائلی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْأَكْرَمِ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ

پیشخار :

پاس خدائی را که در قالب جهان آفرینش دسترس حسن و زیبایی نمود. و برکهای گوناگون آزاد برابر ادراک و احساس آدمیان بگشود. تا پاک بستان از هر رقی آن فصول آسر خوانند. و از دریافت برتری مزه شوق برچیند. و این جسد را پای انداز آن عاشق پاکدل در استودی تفرز فرمود که پای می او در میدان ارادت مانده هر آن دوستش بیفزاید و از شوق کامی فرزند تا سر انجام حسرت برای نماند او آشکار و بسعادت جاویدان کامگار آید .
 لغین هستی مشتد آمدنی و پری ارادتی جنب تا سعادت بیبری^(۱) و هم در این معنی فسرده اند :

سنگر اندر عشق و بر مطلوب خویش	سنگر اندر نفس زشت و حجب خویش
بگزارند رحمت خود ای شریفین	بگزارند راک حقیر بی وضعین
این طلب در راه حق مانع کنشی است	کاین طلبکاری مبارک جنبشی است
یار او شو پیش او انداز سهر	هر که را بپیشی طلبکاری پسره
چو که در خدمت شتابنده بود ^(۲)	عاقبت جوینده یا بستد بود

و سپاس سزاوار اوست . جنت آلائی که مرا توفیق بخشید . جلد اول کتاب طلسم نظر را که تحقیق و خطوط اسلامی بود .
 پایان و انتشار رساندم و اینک بیاری او بگفت خطه جلد دوم آنرا که تعبیر خطوط و قواعد آن است شرح میکنم

و امید و اللف و گرم است نام کمورد توجیه و بجز مندی بنسریان و علاقه مندان باین فن شریف قرار گیرند .
 و خدمات نگارنده در راه ترویج و حفظ هنر خط کیکی از آثار اسلامی است رنگ کمال پذیرد . و بدین نسبت
 نوعیت ، ذرود و تجیات خاص خود را تقدیم بادگاه با عزت و جادو تمام انبیا محمد مصطفی و آل کرامش میسر ام .

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَصَلِّ عَلَى جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ ثُمَّ اسَلِّمْ
 عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهَدْيَ .

بصورت یکی از خصایص آدمی که وی را از سایر موجودات ممتاز میدارد تشخیص ظرافت و نظم و عدالت ،
 و احساس حسن و جمال است . همین تشخیص و احساس است که منظر زیبای طبیعت و نظام آفرینش و مدنیّت
 و صفحات جالب و داورین ، و قطعات و لوحه های دل انگیز خط و نقاشی و شعر که از دست سحر آفرین استادان
 زبردست صادر شده ، او را مجذوب و شاد و فرخناک ساخته ، تدقیقی او را در حال احتفاظ و شادمانی بسوی خود
 متوجه و معطوف میدارد .

جمال و زیبایی فضا هنرهای زیبا ، و هنرها بازتاب آنست که با ذوق احساس میشود . زیرا علاقه زیبایی که در نهاد
 پیدا میگردد ، ذوق را شکوفا میسازد تا از طبیعت و خارج الهام گیرد و ذوق هنرمند آرا با اندیشه های شرف
 و دقیق خود در نتیجه بصورت اثر و هنر در نظر و مرآی ما متبدل میگردد . و بدین جلوه گری نشاط و طرب
 ایجاد میکند ، چنان حالت از خواص ذوق است . و تنها دخالت عقل در این موارد این است که ذوق و پدیده با
 آرا بظنور استفاده علمی استخدام میکند .

خط یکی از پدیده های ذوق انسان و از مجموعه هنرهای زیبا بشمار است که در ارضای حس زیبا خواهی او بسیم
 و شریک میباشد . گرچه اختراعات و کشفیات گوناگون و کارهای ماشینی روز افزون ، دیگر صنایع ظریف را

تحت الشعاع قرار داده و کثرت و تنوع آنها آذنان را مجذوب کرده است. مع الوصف هنر خوشنویسی و خطاطی چیزی نیست که ازین برود و زیباترین و خوبی آن مورد تقدیر و تحسین قرار گیرد زیرا رنگی جس زیبا طلبه و ذوق شیرین کار آدمی است و این ویژگی که آفاق دل پریشانه دارد و چون غنای بارور از شیره جان هنردار بر وقت روز افزون خود ادرمید به .

هنر خوشنویسی آن هنر دقیق و ظریف است که از یک سو مقدم با ذوق و عشق و از سوی دیگر دمساز و انس و الفت و هنرمند باین دو در اولویت و کمال درجات عالی انسانی کام میکند .

هر که را ذوقی باشد منکر سخن آن نتواند شد و در راه تعلیم و تعلم آن راغب و کوشا میگردد . از این بیان که بر جناح ذوق است بگذریم، عقل مباحی با اعلام میکند که دستخ و پسند هنر ساله هنرمندان اسلامی را که چنین لطیف و عزیز پرورانیده اند نباید صنایع و مهمل گذاشت . و مبدول **لَا يُبْطَلُ وَأَعْمَالُكُمْ** (۱) خط بخردن و خط بطلان بر آن کشیدن موافق عقل نیست .

مولای شفیق علی علیه اسلام فرموده است : **مِنْ أَعْظَمِ الْعَجَائِبِ إِضَاعَةُ الصَّنَائِعِ** (۱) صنایع سائنس پیشه با صنعتها فاجعه ای بزرگ ببار آید .

(۱) آیه ۲۳ از سوره محمد (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اطِّعُوا اللَّهَ وَاطِّعُوا الرَّسُولَ وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ)

(۲) منقول از فرهنگ، شاعر صحرای حیات ترجمه این جوهر را بطم آورده است :

کوزه سترقرین خواری باشد مرده هسنی باده خواری باشد زیرا که تباه کردن کار هنر مذمومترین تباهکاری باشد

و نیز در فرهنگ از لغات شاهد ولایت آمده است : **يَحْفَظُ الْعِبَارَاتِ رَأْسَ الْعَقْلِ** + **عَلَيْكَ بِحِفْظِ كُلِّ أَمْرٍ لَا تُعْذَرُ بِإِضَاعَتِهِ** . یعنی لازم شمارش واری هر کاری را که در صنایع ماضی آنرا از تو نپزیند .

و در کتاب شاهد ولایت از لغات آنحضرت آمده است : **لَوْلَا الْعِبَارَاتُ عَمِيَّتِ الْمَذَاهِبُ** یعنی اگر تجربه نباشد لغزشها گردن پذیرد .

دینجا آخرین سخنم برای توجه خواننده و عزیز با هیئت این کارگانی است که آنچه را هماتا گامی تذکره داده است
بسیارم :

۱) فیه انتم از کجا این سر بیغرضی را دریافت کرد اشنان در خوب قسمت مهم تحصیل نیست و ما زمانی که به انگلستان
رفتم این تصور در من قوی بود اما سالها بعد بخصوص در افریقای جنوبی وقتی که خط فشان کلاسی دادگستر می جوانانی را
که در خود افریقا متولد شده و درس خوانده اند، دیدم، از خود خجالت کشیدم و برای چنین غفلتی توبه کردم فهمیدم
که خط به را بعنوان تعلیمات و تحصیلات ناقص تلقی میکنند. بعد اسی که درم نظم را خوب انعم ولی دیگر در شده بود
یعنی وقت نبودم آن غفلت جوانی را جبران کنم. هر زن و مرد جوانی باید از این بلای که بسر من آمد سر مشق
بگیرند و بدانند خط خوب قسمت نخست تحصیلات است (*) اکنون مقدمه باید بود که آن اول فاشی آموزشت بعد
فن تحریر. و بهتر است که درک حروف الفبا را چون سایر اشیاء مثل گل و پرندگان و غیره از طریق مشاهده
بیا آموزد و بشناسد و زمانی بر او خط تعلیم دهند که قادر باشد تصویر اشیاء را بکشد. در این وقت است که
می تواند فننگ و خوشخط بنویسد (۱)

این نظریه درباره خط انگلیسی بوده و در خطوط اسلامی بویژه نستعلیق براتب سزاوارتر است که این
نکات و دستورها رعایت شود. و توانائی بر تصویر اشیاء مجرب نگارنده بوده است
« جمیع الفبای فسانائی »
و العلی محظوره الاعلی من بنی حوق بنی السلف

* مهم است که خط خوب محرک ذهن دانش آموزان برای آموختن در سهای خود میباشد.

(۱) نقل از کتاب « سرگذشت هماتا گامی » ترجمه سید برزین، صفحه ۱۱ - تیرماه ۱۳۴۵

فہرست مطالب

- ۱۳ مقدمہ - شامل شش مطلب
- ۳۹ فصل اول - مراحل و درجات خوشنویسی و شیوہ پای آن
- ۵۵ فصل دوم - ابزار خوشنویسی
- ۷۱ فصل سوم - قواعد کلی و عمومی خط
- ۱۱۳ فصل چہارم - قواعد ویژه ہر خط شامل جہاں تعلیم، ثبوت، نسخ، نستعلیق، شکستہ
- ۲۱۱ فصل پنجم - کتعم قواعد خط شامل دو پیشینہ: ۱- سوابق تثنیٰ و بیان ثبوت و تواقع نسخ ۲- پیشینہ نستعلیق
- ۲۸۵ فصل ششم - مقایسہ خطوط
- ۳۲۳ فصل ہفتم - دستور الامامی فارسی
- ۳۵۵ فصل ہشتم - دربارہ کاغذ و کاغذ الوان، آمار و نمبر، مرکب ساختن و رنگامی دیگر
- ۴۰۳ خاتمہ - بالمحققات شامل شش مطلب

مقدمه

شامل مطالب است :

۱- اصناف نویسندگان و اهل قلم

۲- شرافت و آداب نویسندگی

۳- تعریف و فایده و اهمیت آن

۴- هنر و ادبیات

۵- تعریف هنر

۶- شرافت و فضیلت خوشنویسی

۱- اصناف نویسندگان و اهل قلم *

در ایران امروز نویسندگان و اهل قلم مفهومی وسیع خودشش کرده‌اند :

۱- مؤلفان و شاعران

۲- روزنامه و مجله نگاران و مقاله نویسان

که اشخاص این دو گروه بیشتر مغزهای تفکر اجتماع و دانشمندان درو شنفکرانند و از میان طبقات مختلف مردم برمیگزینند و اهمیت و ارزش و مراتب و درجات هر یک از اثر و تالیفات و خدمات اجتماعی و مقالات و بیاناتشان دانسته می‌شود.

۳- نشانیان وزارتخانه‌ها، ادارات و دوائر تابعه، و نشانیان تجارتخانه‌ها و مؤسسات دولتی و ملت و عمومی و خصوصی .

افراد این گروه بطریق مقررات کشور استخدام می‌شوند و مطابق قوانین و آئین نامه‌ها وظایف خود را انجام می‌دهند، و از نظر عده بسیارند. این گروه علاوه بر رعایت شرایط و مقررات مشمول سیرت آئین و بیبری که یکی از سنن دیرینه ایرانیان است می‌باشند .

۴- دفتر نویسندگان و اسناد نویسندگان (نشانان و ضباطان) و آمارگران یعنی نویسندگان ادارات ثبت اسناد و املاک و آمار و داگستری و محاضر از دواج و طلاق .

این گروه را در سر نوشت مردم تاثیرات بسیار و صحیح نوشتن در روشن نگاری و نهایت دقت و امانت بر آمان فرض و لادست زیرا یک هشتباه کوچک و یا غفلت اندک آنان موجب زیانها

* صاحب منافع کتاب از قول ابن قفلا آورده است که نویسندگان پنج صنف اند : ۱ کاتب خط که در قلم و محرز است . ۲ کاتب لفظ که نامه نگار است ۳ کاتب عهد و پیمانها که حسابدار و نویسنده حامل کارند (کاتب) است ۴ کاتب حکم که منشی حاکم و قضایان است ۵ کاتب تدبیر که منشی پادشاه یا دوزیر است . و هر یک از این پنج صنف نیازمندند که در دانش زبان و ادب و برکنار بودن از غلط و شناختن تصور و مدد و تقطوع و موصوفان مذکور و نوشتن ماهر بوده باشند و بهر جا آگاه باشند چه خطاب مجانی مانند خطاب کلامی است . و بدان لازم است .

فراوان و سبب جدا و در سایه زیاد خواهد شد.

۵- تا بجز نویسان و تبلیغاتیان این دسته اکثر شایسته بند بر اصول و قواعد خط نمی‌تند بازنگ و نقاشی ظاهر تا بجزئی را می‌آرایند و اثر هنری جاوید مطرح نظر آنان نیست. و فعلاً بجزو رنگ و آب نوشت و در زیر پند توجه دارند.

۶- خطاطان و خوشنویسان، افراد این گروه اندک و انمشت شمارند و اتفاق افتد که در بین گروه‌های دیگر که گفته شد یافت شوند. شرح و صنف این گروه برودی خواهد آمد، ولی بحث و گفتگو در مراتب و آداب گروه‌های آموزشی از موضوع و وظیفه کتاب خارج است و فقط بجزو کیفیت مطلق نویسنده‌گی و اهمیت و تعریف آن اکتفا می‌کنیم.

۲- شرافت و فضیلت و آداب نویسنده‌گی

قرآن

خدای تعالی تعلیم خط و نویسنده‌گی را بجزو نسبت داده و بدان بر بندگان خود دست نهاده، و اشاره بشفافیت آن فرموده است «اِنَّ اَرْوٰ رَبُّكَ الْاَكْرَمَ الَّذِي عَلَّمَهُ بِالْقَلَمِ عَلَّمَ الْاِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ»

و از نظر اهمیت و ارزشمندی سوگند به قلم و آنچه بنگارود (از حکمت و علم و موعظت و هدایت) یاد فرموده است «ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ» (۱)

و در این باب ابو الفتح بستنی چنین سروده است:

كَفَى قَلَمًا الْكُتَابَ عِزًّا وَرَفَعَةً مَدَى الدَّهْرِ اِنَّ اللَّهَ اَقَمَهُ بِالْقَلَمِ

← پاکیزگی نفس و خوش معاشرتی با مردم در خمونی و گذشت اخلاقی و خیرخواهی. «ترجمه از دستور الخط»

(۲) از ابن عباس حسن و قناده روایت است که (ن) اسم دو است. و در کلام عرب آمده است (أَخَا مَا الشُّوْقُ بَرِّحَ جِلْبَانِيهِ اَلْقَتُ التَّوْتِ بِالذَّمْعِ التَّبْوَمِ). و نگارنده اضافه می‌کند که شکل حرف نون هم شباهتی با دوات دارد (ن)

از ابن عباس رضی الله عنه و قول خدا می تعالی روایت شده که مقصود از (ایتونی بکتاب من قبل هذا
 آواز آرزو من علی) خط است . « معجم العاشی »

حدیث و خبر :

پا سبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم فرمود : کسی که قلبی بر آتش و با آن در باب علم و دانش چیزی بنویسد
 خدا وقتی در بهشت به او عطا کند که از دنیا و آنچه در آنست بهتر باشد . (۱)
 اگر کمبیرد و در فرما و دو آنها از خود بجای گذارد و بهشت در آید . (۲)

مؤمنی که بمیرد و ورقهای از علم و دانش بجای گذارد ، آن ورقه در روز قیامت پرده مانعی میان
 و آتش خواهد شد . (۳)

خدا به دانشجویی که در پی تحقیق علم رود به جرفی که بشنود یا بنویسد شهری در بهشت بر او بدود . (۴)
 هر چیزی است که حجابها را پاره میکند و پیشگاه خدا میرسد ؛ صدای گردش قلبهای دانشمندان
 به هنگام نوشتن ، و صدای قدمهای مجاهدان در میدان جهاد ، و صدای چرخ نوح رسی زنان پاکیزه (۵)
 و نیز از آن حضرت رسیده است :

دانش مانند شکار و تخمیر رنده و نوشتن قید و بند است . (۶)

(۱) مَنْ تَلَّمَ تَلَّمَ يَكْتُبُ بِهِ عَلَاً أَعْطَاهُ اللَّهُ شَجَرَةً فِي الْجَنَّةِ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا يَهْلِكُ « معجم العاشی از مائنی »

(۲) مَنْ كَتَبَ وَهَيَّرَ اللَّهُ الدَّفَائِرَ وَالْحَاكِرَ كَلَّمَ الْجَنَّةَ « ارشاد القلوب رومی »

(۳) الْمُؤْمِنُ إِذَا مَاتَ وَتَلَّمَ وَرَفَقَةً وَاحِدَةً عَلَيْهَا فَلْيَكُنْ بِلَاكِ الْوَرَقَةِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ سِتْرًا أَيْتَهُ وَيَزِيلُ النَّارَ... « اهل شیخ صدوق بحر مشرق »

(۴) مَنْ تَخَرَّجَ مِنْ بَيْتِهِ لِيَلْمِسَ أَبَا مَنْ الْعِلْمِ كَتَبَ اللَّهُ عَنْ وَجْهِهِ لِيَكْتُمَ قَلْبَهُمْ ثَوَابٌ يَجِيءُ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ وَأَعْطَاهُ اللَّهُ يَكْتُمُ
 حَرْفٍ يَسْمَعُ أَوْ يَكْتُبُ مَدِيَّتِي فِي الْجَنَّةِ . « جامع الاحبار »

(۵) ثَلَاثٌ تَخْرُقُ الْجُمُوعَ وَتَنْتَهِي إِلَى مَا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ : صَبْرٌ أَفْلَاهُ الْعَالَمَاءُ ، وَوَعْدَى الْأَفْدَالِ الْمُجَاهِدِينَ
 ، وَصَوْتٌ مَعَاذِلِ الْمُحْصَنَاتِ . « الشهاب فی العلم و الآداب شیخ محمد بن ابی بکر »

و توضیح العاشی آمده است ؛ و خبر است که « یوتی بیدار طالب العلم و درم الشهید یوم القیامه فیوضع أحدھما فی
 کفة المیزان و الآخر فی کفة الآخری فلا ترجح أحدھما علی الآخر » « معجم العاشی از مائنی » و در بعضی روایات آمده است
 (۶) المرصید و انکتابه قید را ، قید و العلم بالکتاب « معجم العاشی از مائنی » و در بعضی روایات آمده است « معجم العاشی »

حق پسر بر پدر است که نام نیک بر او نهد و چون به بلوغ رسد همسرش دهد و خط نوشتن بدو بیاورد^(۱)
 حق پسر بر پدر است که نوشتن و شکر کردن و تیر اندازی بر او بیاورد و جز غذایی خوب بر او نخورد
 و اینکه بالغ شد زارش دهد (۲)

نویسنده‌های که مطلب بدی نویسد مانند کسی است که بآن بد عمل کند (۳)

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرموده است :

نوشتن نامه بر فرزند صاحبش ولالت دارد (۴)

خرد صاحبان فضیلت و دانش در پیرامون (دوستانهای) قلمشان دور میزند (۵)

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود :

بسم الله الرحمن الرحيم را ترک مکن اگر چه پس از آن شعری باشد (۶)

وقتی حضرت صادق دستور داد برای کاری نامه‌ای بنویسند، نامه نوشته شد و نظر

آن حضرت رسانند، در آن نامه گفته است ثنا یعنی ان شاء الله نوشته بودند، فرمود چگونه امید دارید

که این کار با انجام رسد باینکه ان شاء الله در آن نیست. بخیرید هر کجا که ان شاء الله نمارد آن

بنویسید. (۷)

— و شاعری بنم آرد دست العیلم صید و الکتابه قیداً قید علی الصید کیلا یفیراً

(۱) حق الولد علی والیه ان یحییئنه و یرزقه اذ ادرک و یرحمه الیکتاب «نوع الفصاحه»

(۲) حق الولد علی الوالد ان یرحمه الیکتابه و السباحه و الرمايه و ان لا یرزقه الا لیسوا و ان یرزقه اذ اذ
 تبلغ «نوع الفصاحه»

(۳) و کتابت النوء کالغایب الیه «نوع الفصاحه»

(۴) تملاته نذل علی عمول انبا یها، الرسول، و الیکتاب، و الهدیه «نوع الفصاحه»

(۵) حقول الفصلاه فی اطراف انکلامها «نوع الفصاحه»

(۶) لا تلغ بسم الله الرحمن الرحيم و ان کان بعد شعراً «اصول کافی کتاب الفتنه»

(۷) از اصول کافی یعنی کتاب الفتنه ص ۴۹۹

بر عمل بدی در عمارت مخطوط آورده است که رسول اکرم فرمود: «آلکموا اولادکم بالکتابه»

در چهارمقاله عرضی چنین آمده است :

دیر باید که کریم الاصل، شریف المرض، دقیق النظر، عمیق الفکر، ثاقب الزامی باشد و از ادب و مراتب آن قسم کبر و خطا و فریضیبا در سیده باشد. و از قیاسات منطقی تعبد و بیکانه نباشد و مراتب آینه زمانه شناسد و مقادیر اهل روزگار داند و بجهام دنیاوی و مضرخفات آن مشغول نباشد و تجسین و تفتیح اصحاب اغراض التفات نکند و غره نشود و عرض مخدوم را در مقامات ترسل از موضع نازل و مرهم فاعل محفوظ دارد و در اثناء کتابت و مساق ترسل برابر باب مرت و اصحاب حثمت نستیزد. و نیز گفته اند دیر و نویسنده علاوه بر نوشتن چیزهای دیگر را نیز باید بداند و در نهانها می آموزد تا هر چه در دل دارد بنوک مسلم بیاید و از طغیان بر حذر باشد. جهد باید کرد تا سخن پدر از آن کشد و کومه و بسیار معنی باشد و سخنی دوباره نوشته نشود از الفاظ پیچیده و گران دوری کند که گفته اند خیر الکلام ما قل و دل و لم یقل و صاحب قابوسنامه چنین گوید :

اگر دیر باشی باید که بر سخن قادر باشی و خطبیکواری و تجاوزه کردن در عبارت بعبادت نذاری و بسیار نوشتن عادت کنی تا ماهر شوی ...

نار خوش را به استعارات و امثال و آیتهای قرآن و اخبار نبوی آراسته دارد ... سخن که گوئی عالی و مستعاب و شیرین و مختصر گوئی و کاتب باید که دراک بود و اسرار کاتبی معلوم دارد و سخنان مرموز را در یابد ...
بهترین هنسری کاتبان را زبان نگار داشتن است و سر وونی نیست پیدا کردن و خداوند خوشش را از بهر سخنان آگاه کردن و فضل نابودن. و اما اگر چنانکه بر خطاطی قادر باشی و هر گونه خط که بسکری همچنان نویسی، این دانش سخت نیکوست .

از نوروز نامه :

قلم را و انمایان مشاطه ملک خوانده اند و سفیر دل و سخن تا بی قلم بود چون جان بی کالبد بود. و چون تعبیر بفرستد شود با کالبد گردد و همیشه بماند و مردم اگر چند با شرف گفتار است چون بشرت نوشتن دست ندارد تا هر روز

دبیری آنست که مردم را از پایدون پایتخت رساند تا عالم و امام و فقیه خوانده شود.... و آینه‌های ملک
و قانون و قاعده و ولایتها بدو نگاهدارند و ترتیب دهند.

فهرستی گوید :

دبیری بیا موزن سرزند / چه هستی بود خویش سپویندا / دبیری رساند جوان را تاجت
شود نامزاد ز او سزاوار تاجت / دبیری است از پیشه با ارجند / وز او مرد انگشته کرده بلند
خردمند باید که باشد دبیر / همان برده بار و سخن یادگیر / نهشوار و سازنده پادشاه
زبان خامش از بدجن پارسا / شکیب با و با دانش و رنگوی / وفادار و پاکیزه و تازه روی
چو با این حسنرا باشد نزد شاه / نباشد نشستن مگر پیشگاه

ناصر خسرو گوید : قلم جدا کنند ای شاه ممتراز کتر / بچویتی و درازنی مان کنی ز همه
اسدی طوسی سروده است :

بفرهنگ پرورد چو دای پر نختین نویسنده کن زبهر / نویسنده است گویا بود کل دانش از دانش بویا بود
سمو و سعد سلمان گفته است :

داستان در جهان فراوانست / نیست یک داستان چو آن قلم / سر ز دیدگان عقل شناس
آن چو سر رسید لبان قلم / قمران حسن قلم باشد / تا کف نشت قمران مسلم
فرخی سیستانی : قلم ساعتی آن کارا تواند کرد / که با بر آید از آن کار با قضا و قدر
استاد محمد حسین تبریزی خوشنویس و استاد میرزا گوید :

ببین وارثی مرد را یادگار / قلم باشد این نکته را یاد دار / جهان از قلم یافت نام و نشان / قلم گرنودی نبود چو جان
قلم و کتاش و قلم جان فرست / قلم را بدان و قلم رنجه است / کسی که کشت از قلم بهره مند / دانش بر نزد خرد ارجمند
از گلستان نهنز : (مانند شاه به صیفت نبوی و قول غوث القلم شد است)

هستی ز قلم پذیر است / ز او شمع قلم فروغ گیر است / سرویت قلم باغ اداک / سایه ز قلم فکنده بر خاک

از صادق سمره :

قلم وثیقہ آزادی است و ضامن امن بشرط آنکه در انکشت فتنه گر نبود قلم مزج علم است و پاسد اینتر
 بشرط آنکه در انکشت بیخیز نبود مقام نامرنگاری مقام ارشاد است و نیز مقام مقامی لبنت تر نبود
 اگر نبود قلم از خود نبود قسم کبری می تسلیم اثر از قدرت بشر نبود
 از مردم صغیر و کبیر : قلم شرافت گردارد از رقم دارد و گرنه دست بزویش هم قلم دارد
 از ادیب و شاعر معاصر آقای ادیب برومند :

آه از آن قوم که در کت ابل قلمند یک با زمره ارباب غرض بختند پیشه نامرنگاری که گرانفر کار است
 گشت بازیچه آنان که ابل قلمند هر کجا بیخیزی عشو که هر سه عالی است همه توصیف نگار از همزمان صمنند
 محو باد این نضیب از جهان بی نام که با نیش حق و یاور ابل بختند

۳ - تعریف و فایده و اهمیت

خط عقل عقل است (۱) ، قلم علت فاعله ، وادعوت هیولایه ، وخط علت صوریه ، وادعوت علت ختمه است (۲)

قلم علت فاعله ، وادعوت معنویه ، وخط علت صوریه است (۳)

بزرگتر گفته است : خط کالبه معنی است و هر گاه که در آن اشتباهی افتاد ادراک معنای ممکن نبرد (۴)
 بزرگان و دانشمندان گویند : اقلام ستوران ذکاوتند . بجزیرا اقلام کتابا خندان است . عقل بزرگان زیر
 زبان قلمشان است . « الفهرست »

جاحظ گوید : خط زبان دست و غیر قول و دودیده گاه آسوار و در بافتها ، خنجر و نگاهبان آمارت (۵) ،
 عبد الحمید کتابت گفته است : قلم درختی است که میوه آن الفاظ ، و فکر و بیانی است که مراد بیان حکمت است
 و معتول تشنگان آنان سیراب گردد . (۶)

(۱) گفتار فاطمون مثل الفهرست (۲) گفتار اصطلاحی مثل الفهرست (۳) شوق از معنی الاشی (۴) حمید و در این واقع (۵) نقایس الفنون

(۶) الفاعل کالبه و غیره تغییر و ستودن اسرار و سینه اندام و حافظ آثار (۶) الفهرست

و اصطلاحی است روحانی اگر چه آلت جسمانی فایده است . « الفهرست »

ابرایم بن محمد شیبانی گوید: خط زبان دست، شادی دل، بغیر خود، جانشین اندیشه، سلاح دانائی، آرامش
دوستان بوقت جدائی، گنگویش از دور، و دیدگاه راز و اماره امورات (۱) که اکابر الکیم فی نظم اندواید (۲)
و مجمع البحرین طریحی آمده است:

دَفْعُ تَهْلِيهِ الْجَعْنَاءِ يَهْمُ بِنَاءِ الْفَسْرِ اللَّهُ يَهْمُ الْإِنْفَانِ تَهْنِئَةُ أَخْبَارِ الْمَلْحَبِينَ لِلْبَاقِينَ الخ

یعنی کتابت و نویسنده گی از نعمتهائی است که خدا بر انسان ارزانی داشته است. سرگذشت پیشینیان با زمانگان
و سرگذشت با زمانگان با آیندگان میرساند و بواسطه آن علوم و آداب ثبت میگردد. برسد آن ماجرایی میان
آدمی و دیگران از معاملات و حساب نگاری میشود. اگر کتابت نبود اخبار روزگاران از هم گسیخته و از زبان
اطولای پست نبود. علوم از خاطر آدمی و ادب از زبان ضایع میشد و امور زندگی و معاملات و نیازمندهای
دینی و دنیوی آنها نحل و تباهی عظیم روی مینمود. (نقده)

خط از نظر لغت با قلم نوشتن است و با کتابت و تفسیر و رقم یکت معنی است (۳) و در
صنعت اهل قلم مهارت از نوشتن صورتهای شکلهای حروف در حال انفراد و چگونگی ترکیب آنها در تشکیل حروف
که دلالت بر نیات درونی انسان میکند و آن از خصایص انسانی است که از قوه بغض میرسد و او را از سایر
حیوانات ممتاز میسازد و حواشی مادی و معنوی از آن برآورده و امور اجتماع منقسم میشود و قراردادها و پیمانها
و سخنش تغییر نمیکرد.

همه دانشها به دلالت شناخته میشود و آن رقم است: اشاره و علامت، لفظ، خط، اشاره و علامت
موقوف بر دیدن و مشاهده است. و لفظ منوط و وابسته بر حضور مخاطب و گوش دادن و شنیدن میباشد

(۱) و (۲) از مجمع البحرین

(۳) همچنین با سطر و قزب که بهیند معنوی در زبان فارسی رایج است (مسکون و موزون) نیز مساوی است

لذکر: هر خط بر رسم هندسی و راهها دنیا باشد و خطوط ساختمانی و معماری نیز اطلاق شده است. و در اصطلاح شعر و ادب پاسی بر روی صورت
خود صورت نوجوان خط گویند چنانکه خطش دیده است و خط نیز مراد از آواز است، سدی گوید: ریحان تو کجا و خط تیرش او نازد و تو غبار آرد
یا، جهان چون چشم و خط و غل و ابروت که هر سپیدی کبابی خویش نیست

اما خط وابسته یا بنیامیت از این رو دلالت خطی بر سایر دلالات برتری دارد و نفع آن بیشتر و شایسته است چون لفظ دیلی طبیسی است و سید و آلت آن هم طبیسی است . و خط چون دیلی صنایع و وضعی است . و سید و آلت آن نیز صنایع می باشد (فخرت با آن بنامیت) و بنا بر این زبان محترم هر دو آلت دلالت و هر یک کار دیگری را انجام میدهد و جانشین دیگری میشود . از اینجاست که نام زبان برقم نهاده و گفته اند *الکلام الیه اللفظ* و گفته اند *القلوب أخذت اللسان* قلم کی از زبان است . *دیال الخط لسان الید* و چون کوه عالی ودانی و سخور و الکن از لفظ استفاده میکنند از نظیر و تمام شوند اجتماع استفاده میشود .

کتابت - دلالت معنی کرد آوردن و جمع کردنست و از آن جهت خط و نوشتن را کتابت گفته اند که حرف نگار و در سری یا صفو ای گرد می آورد (*الکتابه بالکثیر لاینها صناعة*) *کالتجارة و العطاره ...* « معجم عربی »

کتابت مستقی است روحانی که نویسنده الفاظ و حروف را در قلم خود مضم کرده پیروی نفسانی و عقلانی برین حرف و کلمات را تصویر میکند و با آلت جسمانی ظاهر میشود یعنی بر سینه قلم بر صفات نقش می بندد و آنجا بر اسط نظم و ترتیبی که آن حرف و کلمات پیدا کرده اند دلالت بر مراد و مقصود میکند و سید القوم و تعظیم میگردد (*الکتابه صناعة روحانیة تظهر باله جملتها لله على المراد بتوسط فظها* « معجم عربی »)

و خدا علی گوید : علم خط عبارتست از معرفت تصویر الفاظ بحروف و کلمات ترکیب و احوالی که باعتبار کتابت بر آن طاری شود و این صنعتی است متبر فیصلتی جانپور است . « *غایب منون* مدون ۲۳-۲۴ »

این دو تعریف اینر اشراقی بنحوشنوسی هم دارد و اندکی شامل است ، ولی تعریف حاضر خوشنوسی این تعریف است : خوشنوسی مگر است که تحت قواعد خاصی حرکت انگشتان را با قلم آشنا و توانا گرداند (*الخط مملكة تضبط بها حركة الأنا مبل بالقلوب على قواعد مخصوصة* « تاریخ الخط و آداب ») .

اهمیت - یکی از بزرگان گفته است : کار دنیا و دین با دو چیز فیصله یابد شمشیر و قلم و در بنام شمشیر فرد قلم است (*فقال بعض ملوای اليونان : آخر الدنيا والهرب والوایکین شمشیر و قلم و السیف تحت القلم*)

« جامع الحسنین »

أَمَّا بَعْدُ فَلْيَنْصَرِفْ إِلَىٰ صِنَاعَةِ الْحَيَاةِ (الْكِتَابَةُ) مِنْ أَشْرَفِ الْعُلُومِ وَالصَّنَائِعِ وَأَنْ تَحْجِ الْمُنَازِرَ وَالْبَصَائِعِ إِذْ هِيَ
تُعْقِدُ الْعُلُومَ وَيُعَادُ مَا انْتَعَلَ مِنَ الرُّسُومِ وَجَلَاءَ النَّصِّ عَلَيْهَا فِي الْكِتَابِ الْمَجِيدِ « وَلَا يُضَارُّ كَاتِبٌ
وَلَا شَهِيدٌ » جامع بحايس طبیب مدون سال ۸۰۹ هـ

پنهن گفت شمشیر خنک آوی به فلک اویب سخن گستری که من از تو در مرتبت برزم پناه شمه حافظ کسورم
نخر چرم ملک جمشید را که زینت دهم شمشیر نوشید ز من گشت دین خدا استوار که بودم بدست علی ذوالفقار
شتر از تو میرش حق سرشت که در سایه تیغ باشد پشت (۱) تو را خا سرد از آن نهادند نام که دادی ساساندر ره مکرغام
بس است از برای این کی گناه که چون خود کنی هر سپیدی بیاید بیخا چون دعوی شمشیر شد قلم راست از برای چون تیر شد
نذانی که من از تو بالا ترم که شمشیر دست برز پرورم اگر از تو رستم شد می بچلان ز من تا بد نام او جاودان
من آوردم این جلد آثار نغمه بدیوان و دفتر رسنه و نغمه منم خضر و ظلمات باشد و او بی ظلمات نوشید آب سیتا
سپید است ل که مرا تیره و رویت که در زرد روشنه بلان است چون تیغ و قلم مجلس استند قصاصت زده خوشدل بچینو استند
بپاسخ بگفتم به فلک به تیغ که من از حقیقت ندانم دین شما هر دو خستلی یاورید که طرزم و لازم سیکه یکجید
بشمری که در دست صاحبان بسیت نی در کف جلان « نقل از افسانه آقاب »

۴- هنر و ادبیات

هنر و اخلاق :

چهار چیز است آئین مردم هنری که مردم هنسری زین چهار تیبی یکی سخاوت طبعی چو دست کا بود
بیکسانی آزادی بخش و بخواری دو دیگر آنگاه دل دوستان نیازی که دست آینه باشد چو اندر آنگری
سه دیگر آنگاه زبان با گاه گفتن زشت نگاه داری تا وقت عذر غم نخواری چهارم آنگاه کسی که بجای تو بد کرد
چو عذر خواهد نام گناه او نسبی « انوری »
نرموستان به نزد یکت فرزند که با پسیل دمان پیکار جوید بی مرد آنکس است از روی تحقیق

(۱) اشاره به حدیث پیغمبر اکرم است که در مورد : الْجِدَّةُ تَحْتِ ظِلِّ الشَّيْطَانِ وَرَيْحُ النَّفْسِ مَسْمُومَةٌ

که چون شمش آیش باطل گوید «سعدی»

گردن عقل از همنسازانیت بیج بجز غمبسته از دانه نیت «نظامی»
تکیه بر تقوی و دانش در طریقت کافزیت را برده که همه همنسردار و توکل بایش «حافظ»
همنزد تواضع و وقار :

عرض همنسازان پاک ضمیران تراود کس قیمت در از لب دین نشنیده است «؟»
همنزد استگیری :

بست آوردن دنیا همنسرت یکی را اگر توانی دل بست آر «سعدی»
همنزانیت که پاکدستی از خدمت خلق رستی از مردم افتاده گرفتن همنزات «دکتر نصرزاده کامی معاصر»
همنزد و دانش یا همنزد معرفت :

بدگفت شاه از همنزایچه به که گردد به درود جویند و به چنین داد پاسخ که دانش بهت که داند و برترین برست
«فردوسی»

گمراهی همنسرت از خوارات بست بفرینک باشد روان تذرت
که فرینک آسایش جان بود ز که هر سخن گفتن آسان بود
حکمت یکنیتی که در گوشه ای بست آرد از معرفت تو است همنزایه فضل دین و کمال که گاه آید و گاه رود عیاد و مال
«سعدی»

غافل فیش نه وقت بازیت وقت همنزات و سر فرازیت
دانش طلب و بزرگی آموز تا به گزند روزت از روز «نظامی»
همنزد آموزگاری : چنان ناموری همنسرت چون بود کش آموزگار آفریدن بود «زوسی»
همنزد اولادری :

همنزد ایرانیانست و بس نماند شیرزبان را بکس
زده ساله اسب و سه ده سال مرد همنزایه برونبرد

تقین بر پیش بزرگان نشسته گمانت و گمان همنزایه نوشتش سرسهر بسی رنج برداشت گمانه بر
«فردوسی»

هنر و هنرمند که شگفتی : هنر از خود گذشته است تا فی در بر و بار بیما گرفتیم پل شدی که گذری از خویش من مردی
 « فن هنر شیزی »
 هنر و هنرمندی و شاعری :

بجز هنر خوب از هنر خوب است بجز از پس این آن است غنچه چو از لبش کشاد بزدان ستون هنر اولی
 « فردی »
 قایم سنجان که سخن بکشند گنج دو عالم سخن در کشند « نغزی »

گفت با بل قفس زانگی از چه دور افتاده از باغی ترک کاری نداشتی کسی پس چرا ای بس بدای قفسی
 گفت چون مرغی هنرمند دست گردن بکشند و بزم « ماس شری »

هنر و پیشه چه از نفسم جهان ز پیشه و است هر نظامی که است در هنر است «
 بود مرد هوسور را هر گشت کیدی بجز قفس رزق در مشت از آن دستی که ناید هیچ کاری
 بود بر تن عجب بیوده باری ؟ »

هنر و نقاشی خط ؛ کدی هنر از هنر ش علم کدی هنر صیت ترک قلم قلم نقش بند است و هر چه است قلم بر نوع آفرید و قلم
 یکی از نبات آمده و پذیر فی قلم گشته زهر ویر در نوع او نوع حیوانی است کش از آب حیران در انباشت
 بخارنده نقش مانی خریب از او رنگار هنر داده زیب « در بخت مان هنر »

کلمت الهی چو قلم ز تصور مطرف فضل و هنر آمده بشه دینی افکار هنر چو شتافت صفحہ ایام از او زیب یافت
 گاه بنوک قلم مشکای کرد قلم خط فضیلت فرمای گاه بر انگینت بهم آبرنگ ساخت عیان ما هنری بندیک
 گاه جلوار سخن از هنر کرد روان چو بچه آب زده حسن خط و صورت مردم فریب سپرد از خاطر و انکیش
 « از بجه هنر و مردم شمار ۱۱۲۱ »
 هنر و خط :

بفرهنگ پرور چو وادی پیر نخستین نویسنده کن از هنر « اسی طی »
 مورکی بر کاغذی دید او قلم گفت با مور و گر این را در جسم که عجایب نقشها آن کلمت کرد
 بچو عیان و چو سوسن زار و ورد ... گفت که صورت شب سینه این هنر کان بجزاب و مرگ گرد و دین چنر
 « هنری بری »

ارزش و اهمیت و آداب هنر و اشعار :

گهر گهر شای تو بیش از بنز ز بهر نرسند گرامی گهر «هشتمین»

گهر بی هنر ناپسند است و خدا بین داستان زوی که پوشید که گراخی نویز ز گرش گوی که آتش خیمه کسی زنگ ای
گهر هر چه بلا نه بیش از هنر ز بهر نرسند گرامی گهر «نهمی»

هنر کی بود تا باشد گهر زاده کسی دیده ای، بنتر گهر بی هنر زار و خوار است بهت بفرزنگ باشد روان بند است
شرف و قیمت و قدر تو بفضل و هنر است ز پدیدار و پستار و بود و بزبان «دهم»

هر بزرگی که بفضل و هنر گشت بزرگ نشود خود بسبب کفایت بهمان و فلان «یازدهم»
روزگار نه اهل علم و هنر بی نشان سپرخ و نکته شان اختر «سی و یکم»

هنر آموز که هنر نرندی در گشائی کنی و در بست ای هنر آید از مردم که مسمی چون از سر و تابش از شرفی
جو از روی و لطف است آدینت همین نقش بیولائی پسندار «نهم»

هنر زیاده که صورت میتوان کرد بیاوانها در ارشاد کوف زنگار «سی و دو»
صد گنج شایگان به بهای جوی هنر منت بر آنکسید و دور بر من است «سی و سه»

که هنر نرند زاده باش بجائی بیند تا دل خویش نیاز دارد و درم نشود سنگ بگوهر اگر کار زین سنگند قیمت سنگ نیز آید و زر کم نشود
بزرگ هنر نرند کس از هنر نرند است پدر که دیده که فکر فروش فرزند است «۱» «سی و چهار»

گویند عارفان هنر و علم کیست وان مس که گشت همسران کیست طلالت
آزرا که دید هنر و علم در است فرخ سرمای او چشم از آنکه بر ریاست «پنجاهم»

مثل مرد هنر نرند بشمی ماند که شب در زبانی گران میرد بزم عالم شده روشن ز هنر نرند و در چراغ تن او روشن جان میوزد
«آقای سواد هنر زار و دلوئی، شاعر سواد بهمان»

آداب و ترغیب و قدرشک :

جوانان دانسته با گهر نگیرند بی آرایش هنر «سی و پنج»